

میراث معنوی ایران
ادب فارسی - مولانا

هزار پیام از مولانا

نگارش
دکتر حشمت‌الله ریاضی

انتشارات ایران‌نگار

۱۳۹۶

سرشناسه	ریاضی - حشمت‌الله، ۱۳۱۴ -
عنوان قرار دادی:	عنوان قرار دادی: مثنوی برگزیده Masnavi Section
عنوان و نام پدیدآور:	هزار پیام از مولانا، نگارش حشمت‌الله ریاضی،
مشخصات نشر:	تهران: ایران نگار، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری:	۴۱۳ ص.
فروست:	میراث معنوی ایران
شابک:	ادبیات فارسی - مولانا ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۱۰-۱۴-۳ ۴۲۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبیا
یادداشت:	واژه‌نامه
موضوع:	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی -- نقد و تفسیر
موضوع:	Masnavi -- Criticism and Interpretation Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad, 1207 - 1273
موضوع:	شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد
موضوع:	Persian poetry -- History and criticism 13th century --
شناسه افزوده:	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی، برگزیده، شرح
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۶ ۴۱۳۹۶ PIR5۳۰۱/۹
رده‌بندی دیوبی:	۸۵۱/۳۲۱
شماره کتابشناسی ملی:	۴۸۳۳۴۱۲

ایران نگار

میراث معنوی ایران: ادب فارسی - مولانا با همراهی

هزار پیام از مولانا

نگارش دکتر حشمت‌الله ریاضی

پردازش و کتاب‌آرایی: مهران غلامی
ویرایش و تقابل با نسخه‌های نیکلسون و قونیه: عبدالله مؤمن‌زاده
نمونه‌خوانی: امین محمودی و همکاران
طراحی و امور هنری: آتلیه نشر ایران نگار، وحید روزبهانی
طرح جلد و صفحه‌آرایی: و. روزبهانی
لیتوگرافی: هوررنگ، چاپ و صحافی: ندای ایران
نظارت بر چاپ: علی غلامی (دفتر فنی نقش جهان)
ناشر: انتشارات ایران نگار
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۱۰-۱۴-۳
شماره کتابشناسی ملی ایران: ۴۸۳۳۴۱۲
چاپ نخست: ۱۳۹۶
شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
بها: ۸۴۰۰۰ تومان



GANJINEH NAGHSHE JAHAN

© همه‌ی حقوق محفوظ است.
تحت پوشش «قانون حمایت حقوق مؤلفان و
مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۱ دی ۱۳۲۸»
و همه‌ی اصلاحات و افزودهای بعدی آن.

Printed in Iran,
by IranNegar Publication.

انتشارات ایران نگار: تهران، شمال غربی میدان انقلاب، کوچه جنتی، شماره ۷، واحد ۷،
تلفن: ۶۶۹۰۷۴۲۸ صندوق پستی: ۱۳۱۴۵-۹۱۱
www.IranNegar.ir

فهرست

۹ پیشگفتار

۱۹ درباره سرودنا جال‌ال‌دین بلخی رومی

۶۱ هزار پیام از من

۶۲ راهنما/توضیح

۶۳ دفتر اول (پیام‌های ۱ تا ۱۸۷)

۱۱۱ دفتر دوم (پیام‌های ۱۸۸ تا ۳۰۱)

۱۴۵ دفتر سوم (پیام‌های ۳۰۲ تا ۴۴۵)

۱۹۷ دفتر چهارم (پیام‌های ۴۴۶ تا ۶۰۲)

۲۵۵ دفتر پنجم (پیام‌های ۶۰۳ تا ۷۸۰)

۳۲۹ دفتر ششم (پیام‌های ۷۸۱ تا ۱۰۰۱)

۴۱۵ زندگی‌نامه نگارنده

فرجهای کن در جزیرهٔ مثنوی
مثنوی را معنوی بینی و بس
لیک بی فرمان حق ندهد اثر

(شماره: ۶۷) گنجین عرشان بحر معنوی
(شماره: ۶۸) فرجهای کن چندانکه اندر هر نفس
(شماره: ۱۰۴) این سخن هم چون بیت است و قمر

بشر و دریافت‌هایش

بشر یا انسان بالقوه با داده‌های درونی و بیرونی خود زندگی می‌کند و سیر کمالی علمی و ظاهری و باطنی می‌کند.

انگیزش‌ها و دریافت‌های درونی: انسان مخزن روحیه و خلاصهٔ کل هستی از وجود مطلق گرفته تا مادهٔ ظاهراً بی‌جان، دارای انگیزش‌ها و نیازهای جمادی (زمان و حرکت جوهری) و نباتی (تغذیه، تنفس، تولیدمثل، رشد و نمو کمی و کیفی) و حیوانی (حرکت نیمه‌ارادی و اضطراری، غرایز حیاتی، شور حیات، گریز از مرگ یا (شهوت و غضب)، و انسانی (مهربانی و مهردهی...) و بشری (شامل نیازهای فوق به علاوهٔ خردورزی، حقیقت‌طلبی، زیبایی‌خواهی، کمال‌جویی، الهام و اشراق و وحی‌پذیری، عشق‌ورزی آگاهانه، نقطهٔ آغاز و پایان‌یابی عقلانی و شهودی) است.

دریافت‌های بیرونی: شامل ادراکات حسی و سطحی و علمی و فلسفی سره و بصری است. مسلمان در سیر تکامل و تاریخ بشریت آنچه از درون خویش یافته و از برون گرفته و در یک ساختار موافقت و مقبولیت درون و برون و جامعه درهم آمیخته سرمایهٔ زندگی او شده و با هر پدیده‌ای که روبه‌رو می‌شود با همان ساختار پیشین از بینش‌ها و گرایش‌ها و باورهای انس گرفته و آرامش یافته می‌سجد و یا در آن قالب پس‌مانده‌های کهن و وامانده‌های کودکی و تقلیدی می‌ریزد. اگر در آن گنجد یا تأیید شد پذیرا می‌گردد و گرنه با شک و گمان بدان می‌نگرد.

و ما بر آنیم که پرده‌های گمان را یک سو نهمیم و به پردازش برون‌آگاهی و درون‌پالایی بپردازیم، آن هم با بهروری از پیام‌های مولانا در مثنوی.

پردازش برون آگاهی و دورن پالایی

۱. محسوسات حواس پنج یا ده یا ۲۲ گانه یا بیشتر همواره با امواج صوتی یا نوری یا لمسی و غیره، صورتی از جهان برون را به درون منتقل می‌کند که در اختیار قوه مدر که قرار می‌دهد؛ سپس مغز با آموخته‌های پیشین خودآگاه و ناخودآگاه آن را بررسی و طبقه‌بندی کرده به صورت مدرکات حسی قابل قبول درمی‌آورد و از تصور به تصدیق و تجرید و تعمیم و حکم و استدلال پرداخته، آن را واقعیت می‌پندارد که نمودی جزئی از حقیقت اشیا است، بدون اینکه ژرفای وجود آن چیز روشن و هویدا شود بدین آگاهی و فهم نام می‌نهد و در حافظه به امانت می‌سپرد. سپس نیروی مفکره به ارزیابی آن پرداخته به نقد و تصحیح آن پرداخته با موافقت یافته‌های قابل قبول پیشین می‌سجد و از نیروی عاقله آری در جویید تا واقعیت و حقیقت آن را دریابد، چه قوه عاقله بالقوه نیروی تمیزدهنده واقعیت‌هاست به اگر درست به کار رود و آزادی نقادی داشته باشد عقل بالفعل و بالملکه گردیده همواره درست‌یای شناختی و گیرندگی واقعیت‌های نسبتاً حقیقی را پیدا می‌کند. در این پذیرش حافظه ناخودآگاه و شعور باطنی تجربیات کودکی و غیره همه به فعالیت می‌پردازند تا آن صورت حاصله ذهن را از آن خود کنند و کدام‌یک پیروز شوند و آن را عقلانی جلوه دهند. اما هنوز این انسان با خود در تضاد است که تصحیح است یا غلط؟ حال اگر باورهای قلبی که بدان ایمان یعنی امنیت روحی یافته و مقبول ذهن و اکثریت جامعه باشد، آن را تأیید کرده، آن را از جمله معقولات محسوب می‌دارد.

پس معقولات جدا از سیستم بدنی و حواس و اعصاب و ناخودآگاه و داده‌های بیرونی تجربی یا تقلیدی و موافقت نسبی اجتماعی نیست. پس اعتماد کامل اند به عقل نساید. این اعتماد نسبی است... و نسبت آن به درجه دانش، و وضعیت روحی و بدنی و اجتماعی و تاریخی بستگی دارد، که اگر هماهنگی با دل (ایمان) داشته باشد یقینی نسبی ایجاد می‌کند (مرتبه ایمان).

اما اگر یقین‌شده‌ها دوباره سنجی شود و در معرض عمل قرار گیرد و درستی و کاربری درونی و برونی آن در عمل پیدا شود در جنبه بیرونی علم و در جنبه درونی عرفان است.

حال اگر علم و عرفان که دو بال حرکت به سوی کمالند همگام و هدفمند پیش روند به حقایق امور دست یافته حکمت ایجاد می‌کنند. پس حکیم، عالمی است عارف، یا عارفی است عالم.

اما این حکیم تنها به عالم نمود معرفت دارد و عالم بود فراتر از این است و آن کار عارفان بالله یا حکیمان متأله و انسان‌های کامل است.

انسان کامل

عارفان بالله و حکیمان متآله در اندیشه و عمل به جایی می‌رسند که جهان درون و برون را دو نمود از یک بود ازلی و ابدی می‌دانند که کلیه هستی پرتو انوار آنند و این پرتوها را مراتبی است و زندگی و سعادت انسان وابسته به پیمودن این مراتب است.

انسان و سعادت

زندگی بزرگ‌ترین هدیه خداوند و داور حقیقت اوست در نهاد انسان. هدف اصلی زندگی سعادت است، سعادت برائی دارد که برخی در این دنیای مادی و زیستی بشری برایش حاصل می‌شود و برخی در جهان میسر می‌شود پس از مرگ جسمانی پدید می‌آید.

الف. آنچه مربوط به این جهان محسوس است عبارت است از:

۱. آگاهی و علم به خود (خود حقیقی، خود فعلی، خود ساختگی دروغین در سه بعد جسمانی، روانی و روحی)؛

۲. پاک‌سازی خود از جهل و آلودگی‌های جسمی و روانی و روحی؛
۳. کوشش در حفظ و پرورش و تکامل بخشی تن و روان و روح خود؛
۴. کشف و حقیقت‌بخشی مجموعه استعدادها و توانش‌های بالقوه خود؛
۵. رهیابی به جهان فراحسی و ناپیدا (غیب) و گذر از شهود حسی به شهود عقلی و قلبی و روحی برای درک مراتب غیبی که حاکم بر اندیشه و گفتار و کردار اوست و پیاده کردن در زندگی؛
۶. مشاهده انوار جمال خداوند در همه مراتب و شور و شوق و عشق رسیدن بدان انوار و غرق شدن در آن، و خود نور جمال شدن.

ب. سعادت آرمانی آن جهانی که مینوی و ابدی است بدین صورت پدید می‌آید:

۱. پاک‌سازی و تصفیه عقل و دل و برون و درون از آلودگی‌ها و وابستگی‌های این جهانی؛
۲. آزادسازی روح از بند تعلقات نفس‌پسند و عقل جزئی‌پسند؛
۳. صیقلی کردن آینه دل و تجرید و تفرید روح (مجرد کردن و یگانه کردن روح) با روح کل به ریاضات عاشقانه و پرستش عاشقانه و آگاهانه.

انسان، آینه، اشراق

دل یا نیروی میان روح خدایی انسان و کالبد خاکی او اگر سالم و پاک و صیقلی باشد می‌تواند چون آینه حقایق، آنجایی که جایگاه علم حضوری و خدایی است مشاهده کند و به سراسر وجود انسان از عقل و نفس گرفته تا تن و اعضا و مغز و اعصاب منتقل کند و آن‌ها را تغذیه روحانی کند و نیز درخواست‌های حیفی و انحرافی فطری کمال‌خواه تن و روان و خرد را به روح کل رسانده پاسخی اشراقی، الهامی، وحی و شهودی بدان دهد. و حتی احوال پس از مرگ کالبد خاکی را در صور خیال برین نمودار سازد.

عزیز نسفی^۱ در کتاب *انسان کامل* می‌گوید:

این کار عظیم است که احوال بعد از مرگ بر سالک معاینه شود (دیده شود) و مردم از این معنی غافلند، و گرنه می‌بایستی که شب و روز در کوشش بودند تا احوال بعد از مرگ بر ایشان مکشوف گشتی و مقامی که بازگشت ایشان بعد از مفارقت (جدایی، دوری) قالب (کالبد) به آن خواهد بود، بر ایشان معاینه (دیده) شود.

این سیر و گشت روح انسانی که کمال نهایت‌بینی او است، غالباً در خواب‌های راستین و گاه در بیداری برای سالک به ظهور عکس پدید می‌آید و فرقی هم ندارد که بر چه دینی هست.

عزیز نسفی می‌گوید: ای درویش این ظهور عکس به کفر و اسلام تعلل ندارد. ظهور عکس به دل ساده و بی‌پیرایه تعلق دارد و این ظهور عکس در کامل و ناقص پدید می‌آید و در فاسق و صالح ظاهر شود.^۲

لذا می‌بینیم که در قرآن کریم هم در خواب حضرت یوسف و هم در خواب فرعون نمودار است که در هر دو صورت‌های نمادین در جهان مادی رخ می‌دهد و نیز خواب ضحاک (مشاهده زمان وفات در جام قلب کیهن‌سرو) در شاهنامه فردوسی آمده است و صدها نمونه از مشاهده حقایق دنیوی و اخروی در کتاب‌های مختلف آمده است.

۱. نسفی، *انسان کامل* صفحه ۱۰۸

۲. نسفی، *انسان کامل* صفحه ۲۳۸

شیخ اشراق این اشراقات را که از آینه قلب نمودار می‌شود ۱۵ نوع دانسته که منوط به شدت و ضعف آن است.

نجم‌الدین کبرا و علاءالدوله سمنانی آن را به صورت رنگ‌ها در هفت‌رنگ مشاهده کرده‌اند که هر رنگ بیانگر جهان‌های متوالی درونی است.^۳

پیامبران هر کدام نسبت به درجه مراتب خود، زندگی پس از مرگ تن را در حالت برزخ، بهشت و دوزخ مشاهده کرده‌اند و به صورت نمادین به لفظ کشانده‌اند.

مولانا در مثنوی از زبان زید آورده که به پیامبر می‌گوید:

جمله را چون روز رستاخیز من فاش می‌بینم چو خلقان مرد و زن (دفتر اول: ۳۵۲۶)

مولانا چون در عرفا این رؤیت را منوط به قلب آینه‌گون می‌داند و می‌گوید:

آینه‌ت دانه چرا نرسد نیست زانکه زنگار از رخسار ممتاز نیست (دفتر اول: ۳۴)

و به قول حافظ:

چشم آلوده‌نظر از رخ بران دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

در تمام ادبیات عرفانی ما قلب (دل) در تمام آیینه، جام گیتی‌نمای، جام جم، مینای بلورین، چراغ (مصباح)، کعبه، عرش خدا، خانه خدا و غیره مدخل است.

دل (قلب) را در درجه روشنایی و اخذ حقایق هفت مرتبه دانسته‌اند.^۴

در قرآن کریم ۱۳۲ بار کلمه قلب آمده و ایمان به امری قلبی دانسته^۵ و محل الهام و وحی را قلب و در مراتب قلب نمودار ساخته‌اند.

۳. عروه از علاءالدوله سمنانی.

۴. اطوار هفت‌گانه قلب عبارت اند از: صدر (معن اسلام)، قلب (معن ایمان)، شفاف (معن محبت)، قواد (معن مشاهده)، حبه القلب (معن محبت حضرت حق)، سوبدای دل (معن مکاشفات غیبی)، مهجه القلب (محل ظهور انوار کلی).

۵. قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات: ۴۹)؛ اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان داخل دل‌های‌تان نشده است.

عشق به خود، راه سعادت

عاشق خویشند این زرهای کان دشمن خویشند این قلابکان
نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب
عاشق کل است و خود کل است او عاشق خویش است و عشق خویش جو

آنکه جوهر وجودی خود را که خود حقیقی روح الهی، وجه حقّی، مقام خلیفه‌اللهی و حضرت انسان است بنگرد عاشق خویشتن حقیقی می‌شود و برای بروز این «گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است»، تلاش می‌کند، و حاضر است برای حفظ و بقای آن انواع ریاضت‌های عاشقانه و زاهدانه را تحمل کند. و چون کلّ شامل اجزاء می‌شود لذا به تن و روان و روح خود احترام می‌گذارد و حقوق آن‌ها را عاشقانه می‌پردازد و به بهترین وجهی به معشوقش که خود حقیقی است خدمت می‌کند بدین نحو:

۱. تمام حواس باهری خود را سالم و آماده نگه می‌دارد که جهان بیرون را بنگرد و از همه این آیات عبرت گرفته کلی‌سازی، قیاس، قیاس منطقی و عقلی و روحانی آن‌ها را کشف کند و عرضه بدارد.
۲. حواس باطن و قوای باطنی خود را چون قوه ادراک، حافظه، خیال، تفکر و تعقل خویش را شناسایی کرده رشد دهد تا بهترین لذت علمی و عقلی و مینوی و روحانی را عاید خویش گرداند.
۳. قلب خود را که عرش خدا و آینه گشت‌های هست و همواره پیراسته بدارد تا انوار غیبی به صورت اشراق و الهام و وحی و کشف و شهود بر او تابان شود.
۴. جوهر هستی خود [را] که با جوهر هستی در یک نقطه وجود صرف مشترکند همسان و هماهنگ سازد تا در این وحدت کلیه الهیه خود هم عاشق باشد هم معشوق، هم عشق؛ هم تو ساقی، هم شراب و هم تو مست هر ساقی که تو شکر چون طلسم تو شکست

طلسم خود مجازی که حجاب و سد راه عشق به خود حقیقی است.
خود مجازی ساختاری دروغین است که در سیر تاریخ و دنیای زنتیک و جنینی و کودکی و محیط اجتماعی نهادینه شده و قالب‌های سخت پدید آورده است، عاشق حقیقی خویش ساختارشکن و بت‌شکن درون و برون است و زبان قال و حالش این است
هر بنای تازه کآبادان کنند نه که اول کهنه را ویران کند
هر نفس نو می‌شود دنیا و ما غافل از این نو شدن اندر بقا

نسفی می‌گوید: «ای درویش، به یقین بدان که ما مسافریم و البته ساعت به ساعت خواهیم گشت. اگر دوست است می‌گذرد و اگر محنت است هم می‌گذرد. اگر دوست داری اعتماد بر دولت مکن که معلوم نیست که ساعتی دیگر چون باشد، و اگر محنت داری دل تنگ مکن که معلوم نیست که ساعتی دیگر چون باشد، در بند آن مباش که از تو آزاری به کسی برسد، و به قدر آن که

می‌توانی راحت می‌رسان»^۶.

حافظ رندانه می‌گفته که:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در طریقت ما غیر این گناهی نیست

نسفی در کتاب *تنزیل*

بی‌انتهایی شناخت

علم انبیا و عرفا و حکمای کامل از خدا تنها تصویر غایی از خداوند است. رسیدن به ذات پروردگار که نامتناهی و بی‌پایان از ادراک و عقل انسان است، محال است.

اگر آدمی را هزار سال عمر باشد و در این هزار سال در طلب و ترقی بود هر روز چیزی باید و چیزی داند که روز گذشته نیافته بود و نداشته باشد باز هم باید بگوید: ربّ زدنی علما (خدایا بر دانشم بیفز)!

هر که را پندار آمد که آنچه دانستی بود دانستم و آنچه یافتنی بود یافتم این پندار بت وی باشد... و این بیچاره بت‌پرست گمراه و بقیقت بت این است که چیزی کسی را به خود مشغول و مانع طلب و ترقی وی شود.

نیست و هست، ملک، ملکوت، جبروت

۱. اهل شریعت: امکان دارد که نیست هست و هست نیست گردد.

۲. حکما و اهل وحدت: ممکن نیست که نیست هست شود ممکن نیست که هست نیست شود، بلکه از قوه به فعل می‌آید.

به قول نسفی: جوهر اول مانند تخمی است که همه جواهر ملک و ملکوت در آن موجودند. پس هر چه بود هست و خواهد بود، در جوهر اول به صورت اجمال و در عالم مادیات (مجردات) و ملک (مادیات) به صورت ماهیت‌های متمایز نمودار می‌شوند.

اکنون سه گانه وجود: خداوند را ذاتی است با دو صفت امر و علم. سه اقنوم اراده و قدرت و کلام از صفت امر، و شنیدن و دیدن از صفت علم لوست.

موجودات بالقوه شیئیت (ماهیت) اند با دو صفت قبول و فعل (اطاعت و عمل)

بدان که ملک عالم شهادت است (بالفعل)، ملکوت عالم غیب (حقایق عقلی) (بالفعل)

جبروت عالم غیب غیب (عالم قوه، اعیان ثابت، عالم رموز)، و خدای تعالی غیب غیب غیب

است (غیب مطلق).

ابوطالب مکی در *تقوت القلوب* می‌گوید:

ملک یا نور عقل مشاهده می‌شود.
ملکوت یا نور ایمان مشاهده می‌شود، عزت یا نور یقین.
جبروت (و احدیت) یا نور عرفان مشاهده می‌شود.
خدا (واجب‌الوجود احدیت) با فنا و محو و استغراق
رو مجرد شو مجرد را ببین دیدن هر چیز را شرط است این
چون از خود و فراخود مجرد شوی قیامت پدید آید.

عصمت روح و جسم

انسان به واسطه اعمال واجب خویش را در خدا فنا می‌کند، لذا این خداست که به واسطه انسان
ان اعمال را انجام می‌دهد. نگاه انسان بقایافته قادر به انجام اعمال مستحبی (فراواجب) است که
می‌تواند به صفات خدا متصف شود.

آنگاه جن جن، گوش گوش، چشم چشم در وی بینا و شنوا و گویا شود (مبتنی بر حدیث
نوافل)، اکنون آنچه به ظاهر را خلق باشد، اما باطن با خدا بود که قیامت روح دیگر است و قیامت
جسم دیگر.^۷

در آغاز سالک به خدا شود، خدا بیند و به خدا گوید در پایان هرچه شنود و گوید و کند خدا
شنیده و دیده و کرده است. پس هر چه اهل الله و اهل کمال کنند همه نیک باشد. اگرچه بعضی
از کارهای ایشان به صورت معصیت دید در غیر غیر معصیت نباشد بلکه عین طاعت باشد.^۸
پس قیامت بیداری و پدیداری وجود حقیقی است.

وجود حقیقی و خیالی

کل وجود خیالی در خیال است.^۹

وجود حقیقی که وجود خدایی است هستی است نیست نمای.

وجود خیالی: که وجود عالم است نیستی است هست نما^{۱۰}

ابن عربی به سه قسم خیال معتقد است:

۱. خیال نامتناهی که شامل موجودات بالقوه و بالفعل است.

۲. خیال منفصل که عالم کبیر است.

۳. خیال متصل که عالم انسان است (عالم صغیر) که یکی از قوای روح است گرچه عالم خیال

۷. تسفی، الفایده.

۸. تسفی، بهاس صوفی.

۹. معنوس ۱۲۱ و ۱۲۵.

۱۰. تسفی، مدخل الفایده.

عالم واقعی است باز می‌تواند چیزی درباره حقیقت خداوند به ما بگوید ... هیچ ذره از ذرات عالم نیست که خدای با آن نیست

از جهت آنکه خیال بی‌حقیقت و سایه بی‌ذات نتواند بود چنانکه هوا هستی است نیست‌نمای و سراب نیستی است هست‌نمای وجود سراب به هواست (که حقیقت‌اند) و ظهور هوا به سراب (که ظهور خیالی آن است) لذا گفته‌اند: «العالم کله خیال فی خیال او منام فی منام»:

خیال دنیا را پی‌رسیدم من از فرزانه‌ای گفت خوابی یا خیالی با چو یک افسانه‌ای
گفتم این‌هایی که می‌بینی چرا دل بسته‌اند گفت یا خوابند یا مستند یا دیوانه‌ای

بیش از فوت طبیعی، به فوت ارادی می‌باید مردن تا بیداری از این خواب حاصل آید^۱ و وحدت کلمه پدیدار شود.

در این مقام از وحدت اراده خدا صفات کامی هستند، در صورت‌ها (مخلوقات) نیز از این صفات برخوردارند، بنابراین قادر به خلق افعال خود هستند (ان‌ها عات افعال خودند).

چه در مقام اول (خلقت، عالم امر) که علو تا علم است، در مقام دوم علم تابع معلوم است چه خداوند خالق افعال آن‌ها نیست، پس خداوند مسئول اعمال مردم نیست، چون تنها وجود را به آن‌ها می‌دهد (آن‌ان از قدرت و اراده خود استفاده کرده‌اند). حال اگر یکی از این صورت‌ها قدرت را در زمان درست به کار گیرد او را عادل نامند و چنانچه در موقع نامناسبی استفاده کند ظالم خوانده می‌شود.

به هر صورت، آن صورت در مرتبه خود صورت کمال بود که منع شده است پس صفات الهی پیوسته در عالم متجلی است، گرچه ممکن است صورت به سبب زمان و مکان متفاوت باشد جوهر صورت همیشه یکی است (وحدت ذات و صفات: وحدت وجود).

پس محمد و موسی از نظر زمان و مکان و ماهیت و عرض متفاوتند اما در اصل جوهر انسان کامل و مکمل‌اند.

انسان کامل

از آنجا که صفات خداوند همیشه وجود دارد، قهراً نتیجه این می‌شود که: انسان کامل که کمال را ظاهر می‌سازد همواره در عالم موجود است، او حلقه اتصال میان خدا و مخلوق است و مقصود افرینش می‌باشد، آینه خدانماست. بر صورت خداست که مردم خدا را در آن صورت می‌بینند (من رانی فقد رأی الحق).